

درباره آهنگسازی
گفتگو با
علیرضا مشایخی

اشکان خمسه پور

انتشارات سرود

در سراسرایی تند زمانه‌ای که هنر و فرهنگ آن دائماً به ورطه‌های عمیق تر انحطاط سقوط می‌کند، تعجب نمی‌کنم اگر علی‌رغم فعالیت‌های گسترده‌ی علیرضا مشایخی و جایگاهش در موسیقی امروز، خواننده‌ی این کتاب شناخت درستی از او نداشته باشد. خواننده‌ای که وجدِ خلق و بیرون کشیدن چیزی از هیچ را عمیقاً دریافته است و ضرورت آموختن هنر آهنگسازی را احساس کرده تا از این طریق سخن خود را بگوید.

علیرضا مشایخی (تهران - ۱۳۱۸) عمدتاً به عنوان بنیان‌گذار موسیقی نو در ایران شناخته شده است. او یکی از پرکارترین آهنگسازان موسیقی معاصر در سراسر جهان است که آثارش برای بیش از ۵۰ سال در داخل و خارج از ایران به اجرا درآمده‌اند. معلم موسیقی ایرانی او شادروان لطف‌اله مفخم‌پایان، یکی از نزدیکان استاد ابوالحسن صبا بود. مشایخی در دهه‌ی شصت میلادی برای تحصیل آهنگسازی ابتدا به آکادمی موسیقی و هنرهای نمایشی وین سفر کرد و نزد هانس یلینک و کارل شیسکه آهنگسازی را آموخت و سپس راهی هلند شد و در انستیتو زونولوژی اوترخت در زمینه‌ی موسیقی الکترونیک به فعالیت پرداخت. رابطه‌ی سالیان با یلینک، او را تشویق کرد تا گستره‌ی وسیعی از موسیقی

قرن بیستم را مورد کنکاش قرار دهد. این مسئله و نیز اشتیاق او به فرهنگ ایرانی پایه‌های رشد هنری مشایخی را فراهم کردند. او خیلی زود صدای شخصی خود را یافت؛ در سال ۱۹۷۰ میلادی موسسه فیلپس (در زیر مجموعه‌ی چشم‌انداز قرن بیست و یکم) یکی از نخستین قطعات الکترونیک او را به نام شور، اپوس ۱۵، در آلبوم Electronic Panorama - مجموعه‌ای شامل چهار صفحه‌ی ال.پی. - انتشار داد. در اواسط دهه‌ی هشتاد میلادی مشایخی به ایالات متحده سفر کرد اما رابطه‌ی او با اوترخت، به عنوان آهنگساز میهمان ادامه یافت. او همچنین به عضویت هیأت علمی پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران درآمد و به تدریس آهنگسازی مشغول شد. در حدود ۱۹۹۳ میلادی پس از بازگشت به ایران، مشایخی «گروه موسیقی تهران» را به اتفاق نوازنده‌ی پیانو، فریمه قوام صدوری، تاسیس کرد و دو سال پس از آن «ارکستر موسیقی نو» را که شامل ترکیبی از سازهای غربی و ایرانی است، بنیان گذاشت. تاکنون ۸ آلبوم از اجراهای این ارکستر توسط مؤسسات مختلف منتشر شده‌اند.

علی‌رغم تمام موانع، اندیشه‌ها و فعالیت‌های علیرضا مشایخی در عرصه‌ی موسیقی معاصر ایران بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. گروه موسیقی تهران جهت تشویق موسیقی‌دان‌های جوان، به‌طور مستمر دو سالانه‌های نوازندگی و کنسرت‌های پژوهشی بسیاری برگزار کرده است. این تلاش‌ها در نهایت به «فستیوال موسیقی کلاسیک تا معاصر» منجر شده‌اند که امسال هشتمین دوره‌ی آن را در سالن رودکی تهران شاهد هستیم. تا به حال آثار بیش

• در زمینه آموزش آهنگسازی شما تألیفات جامعی دارید؛ کتاب‌های کنتربوان مدال^۱، کنتربوان تنال^۲، هارمونی^۳، فرم^۴ و فرهنگ آهنگسازی^۵. رویکرد شما به خصوص در آموزش هارمونی از آنچه متعارف و معمول هست به طرز آشکاری فاصله می‌گیرد. روش مؤثر آموزش آهنگسازی از نظر شما چگونه است؟

چه هست این «رویکرد معمول»؟

• کتاب‌های هارمونی به طور مثال شباهت‌های زیادی به یکدیگر دارند. گاهی می‌شود تصور کرد که یکی از روی دست دیگری نوشته است. شما در هارمونی به سرعت سراغ مسائل کلیدی می‌روید و به سرعت بحث را پیش می‌برید. از نظر حجمی هم وقتی یک کتاب ششصد-هفتصد صفحه‌ای هارمونی را با کتاب شما مقایسه می‌کنیم، ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که تفاوتی باید وجود داشته باشد.

۱- کنتربوان مدال - علیرضا مشایخی - ماهور ۱۳۹۷

۲- کنتربوان تنال؛ آهنگسازی به شیوه‌ی باخ - علیرضا مشایخی - ماهور ۱۳۹۳

۳- هارمونی؛ آهنگسازی به شیوه‌ی کلاسیک - علیرضا مشایخی - ماهور ۱۳۹۳

۴- فرم در موسیقی بین‌المللی - علیرضا مشایخی - سوره مهر ۱۳۹۱

۵- فرهنگ آهنگسازی - جلد اول و دوم - علیرضا مشایخی - سوره مهر ۱۳۹۰

ببینید، به جز در زمینه‌ی «تئوری مکمل» که تئوری آهنگسازی من است و سعی کرده‌ام به طور کامل آن را توضیح بدهم، در باقی کتاب‌های آموزشی، به طور کلی طرف توجه من جوان کنجکاوی ایرانی بوده است که هنرستان درست و حسابی ندارد، دانشگاه درست و حسابی ندارد و مسئولیت یادگیری او کم‌وبیش بر عهده‌ی خودش است. بنابراین خواننده‌ی ما خواننده‌ی آلمانی نیست. ولی در مورد «تئوری مکمل» مسئله فرق می‌کند؛ سعی کرده‌ام تئوری مکمل را به نحوی توضیح بدهم که آهنگساز آلمانی هم اگر برایش جالب باشد بتواند پیگیری کند. اما باقی مطالب را به طور کلی با در نظر گرفتن خواننده‌ی ایرانی نوشته‌ام و به همین خاطر کلیاتی را از آنچه بعد از دوران کلاسیک و رمانتیک مطرح است در اختیار خواننده می‌گذارم.

در سیستم تفکر سعی کرده‌ام با یک روش قیاسی کار کنم؛ از کل به جزء برسم و نه از جزء به کل. دوست دارم قاعده را توضیح بدهم تا دانشجو آن قاعده را در تمام موارد لازم به کار گیرد. دوست ندارم آنچه را که یک سری از نویسندگان غربی ارائه کرده‌اند، تکرار کنم؛ یعنی در مطالعه‌ی اجزاء بی‌شمار مختلف، بگردم و قانون را استخراج کنم. این قوانین استخراج شده‌اند. منظور من حاصل کار آثار مصنفینی هست که بتهوون را درک کرده‌اند. اگر این محصول را از آن‌ها بگیریم و به شکل قیاسی به آن عمومیت دهیم خیلی سریع‌تر به نتیجه خواهیم رسید تا این‌که بگردیم و جزئیات را به هم متصل کنیم. به همین ترتیب هم در تدریس هارمونی با تمام درجات شروع می‌کنم؛ برخلاف متد I-V-IV که

سال‌ها در اروپای غربی منسوخ بود و اخیراً دوباره یک مقدار مُد شده است. ولی در هر صورت آنالیز همه چیز از طریق روابط I-V-IV به یک دانشجوی ایرانی کمتر کمک می‌کند.

تنوری هارمونی «هگوریمان»^۱ در نهایت دقت و توانایی، اساس آنالیز را بر فونکسیون‌های اصلی قرار می‌دهد و منظور ما نفی ارزش آکادمیک او نیست بلکه از جنبه‌ی پراگماتیسم اگر تدریس هارمونی را بر اساس همه‌ی درجات آغاز کنیم ورود به دنیای آتنال برای یک ایرانی آسان‌تر خواهد بود. مصداق گفتار مرا می‌توانید در اورتور ترستان^۲ و اگنر^۳ تعقیب کنید. البته این فقط نظر من است. موقعیت یک دانشجوی ایرانی با یک دانشجوی اروپایی کاملاً فرق می‌کند. یک سری از مسائل برای اروپایی‌ها کاملاً طبیعی است.

یادم هست در دوران جوانی من متد سارلی^۴ را در هنرستان تدریس می‌کردند. مرحوم استوار^۵ تدریس می‌کرد؛ مرحوم فرزانه^۶ که تحصیل کرده‌ی بلژیک بود هم تدریس می‌کرد؛ بعدها شنیدم که فریدون ناصری هم همان را در هنرستان درس می‌داده. در آن متد شما باید تقریباً شش سال هارمونی بخوانید. یک جوانی بود به نام همدانیان اگر اشتباه نکنم

1- Hugo Riemann

2- Tristan und Isolde

3- Richard Wagner

4- Henry Sarly

۵- هوشنگ استوار (۱۳۹۴-۱۳۰۵)

۶- فریدون فرزانه (۱۳۶۲-۱۲۸۹)

که با هم آشنا بودیم؛ این موضوع مربوط به شصت سال پیش هست؛ شاگرد استوار بود و شش سال هارمونی سارلی خوانده بود. بعد بورس گرفت و رفت بلژیک و شش سال دیگر هم سارلی خواند. شش سال دوم هم که تمام شد فکرمی‌کنید چه کار کرد؟ حدس بزنید!

•!

خودکشی کرد. من هم اگر جای او بودم خودکشی می‌کردم. من سارلی را مسئول مرگ او می‌دانم (می‌خندد). فرض کنیم که سارلی خوب باشد؛ که در آن هم من تازه شک دارم؛ بتهوون^۱ سارلی نخوانده بود. بر فرض این‌که سارلی ایده‌آل باشد، به نظر من برای دانشجوی ایرانی که اشاره کردم ناچار است به سمت موسیقی معاصر و مدرن حرکت کند، سم است.

• ممکن هست در این باره بیشتر توضیح بدهید که چرا آهنگساز ایرانی ناگزیر باید به سمت موسیقی نو حرکت کند؟

شما دروس آهنگسازی را به‌طور کلی یا از غرب می‌آموزید و یا از کسانی که در غرب تحصیل کرده‌اند و متأسفانه اکثرشان هم خیلی غربی فکر می‌کنند؛ ارتباط آن‌ها با ایران چه از نظر جامعه‌شناسی، چه از نظر روانشناسی و چه از نظر موسیقی به کل قطع شده است. حال می‌خواهند موزیک بنویسند؛ یا مقلد آهنگسازی غربی می‌شوند؛ یعنی یک شوپن^۲ ضعیف می‌نویسند؛ یک موزار^۳ ضعیف؛ یک بتهوون ضعیف می‌نویسند

1- Ludwig van Beethoven

2- Frederic Chopin

3- Wolfgang Amadeus Mozart